



## اهل حق

نام فرقه ای است که در قرن هفتم هجری در منطقه کردنشین غرب ایران مجاور کشور عراق شکل گرفت. اهل حق و یارسان دو نام مشهور برای این فرقه است، ولی با الفاظ دیگری نیز همچون طایفه سان، طایفه، یارستان، علی الهی، درویش گورانی (شناخت فرقه اهل حق، ص 18)، آیین حق، آیین حقیقت و دین حقیقت (حق الحقایق، ص 315، 317، 420) از این فرقه یاد می شود. یارسان بنا به قولی مخفف یارستان و به معنای یاران حق است (سرسپردگان، مقدمه، ص 10) و به قولی دیگر مرکب از دو کلمه یار (به معنای دوست و صحابه) و سان (به معنای شاه و سلطان) است که روی هم به معنای پیروان و یاران سلطان اسحاق می باشد (نامه سرانجام، ص 22).

نامی از این فرقه به طور خاص در کتب معروف فرقه شناسی و ادیان به میان نیامده است و از آن جا که تا این اواخر اهل فرقه، عقاید خود را سر مگو دانسته و از افشای آن خودداری می کردند، اطلاعات مستند و جامعی از عقاید و آداب آنها در دست نبود. به سبب عدم تدوین و طبع و نشر منابع اصلی فرقه و اختلاف نسخه های خطی، حتی اکثر جماعت اهل حق هم از مبانی آیین خود بی اطلاع بوده و بین خاندان های مختلف اهل حق نسبت به برخی اعتقادات و آداب و مناسک اختلاف هست (برهان الحق، ص 568-569).

خاستگاه مسلک اهل حق، منطقه کردستان است، مؤسس فرقه یعنی سلطان اسحاق از منطقه کردستان عراق می باشد که به منطقه کردنشین ایران مهاجرت کرده و در همان جا از دنیا می رود. سایر پیشوایان فرقه عموماً از اهالی غرب ایران، و اسامی آنها نیز کردی، گورانی و یا لری است، شش تن از هفتن یعنی غیر از علی (علیه السلام) که به زعم آنها خدا در آنها حلول کرده، همگی از اهالی کردستان و لرستان می باشند، کتب مذهبی ( " کلام ها " و " دفاتر " ) فرقه و اصطلاحات مذهبی آنها به زبان کردی اورامانی و گورانی و لکی است (سرسپردگان، ص 117-118؛ حق الحقایق، مقدمه مصحح، ص شش و هشت) و در بعضی متون مقدس آنها از مسلک اهل حق به آیین کردان تعبیر شده است (نامه سرانجام، ص 582).

در عصر حاضر پیروان اهل حق عمدتاً در استان کرمانشاه (شهرهای قصرشیرین، سر پل، کرند، صحنه و مناطق ذهاب، بیوه نیج، ماهیدشت و هلیلان) ساکن هستند. بیشتر افراد اهل گوران و غالب سنجابی ها و عده ای از ایلات کلهر و زنگنه های کندوله و ایلات جلالوند از اهل حق هستند. تعداد کمتری در منطقه لرستان و کمتر از آن در سایر نقاط ایران پراکنده اند. شهرهای عراقی هم مرز ایران و ایالات شرقی و کردنشین ترکیه نیز ماوا افرادی از این فرقه است (حق الحقایق، مقدمه مصحح، ص شش - نه).

مهم ترین متن دینی این فرقه کلام خزانه یا سرانجام نام دارد که در نظر غالب اهل حق در حکم وحی منزل، و تعلیمات آن کامل و بالاترین سند مسلکی و حاکم بر جمیع شئون زندگانی اهل حق ها است و مراسم و تشریفات مذهبی و دعاهای یارسان از آن سرچشمه گرفته است. کلام خزانه، مجموعه کتاب ها و رساله هایی است که در قرن هفتم و هشتم هجری توسط رهبران و بزرگان اهل حق تدوین شده و دارای شش بخش یا جزء است (نامه سرانجام، ص 20-21):

1. بارگه بارگه: شامل 72 بند است که توسط 72 پیر سروده شده و درباره فرود آمدن بارگه های ذات الهی، و گردش ارواح فرشتگان در پیکره پیامبران و پادشاهان و سرداران ایران می باشد (دانشنامه نام آوران یارسان، ص 15).
2. دوره هفتوانه: غالباً از قربانی و ادعیه و گشت و گذارهای ارواح در هفت طبقه آسمان و خلقت فرشتگان و برگزاری جم ها در روز ازل حکایت می کند (نامه سرانجام، ص 192-193).
3. گلیم و کول: به معنای گلیم به دوش و پشمینه پوش، در باره مجاهدت های پیر بنیامین در مهاجرت به یمن است (همان، ص 311-313).
4. دوره چهلتن: از آفرینش چهل تن از فرشتگان گزارش می دهد که در ازل برای رازداری آفریده شده اند و در قرن هشتم هجری در پیکره چهل تن تجلی کرده، مردم را به توحید دعوت کرده اند (همان، ص 390).
5. دوره عابدین: شامل مناجات های عابدین جاف است که از احوال صالحان و گناهکاران پس از مرگ هم صحبت می کند (همان، ص 492).
6. خرده سرانجام: مربوط به آداب و مناسک است مثل برگزاری جم، جوز شکستن و سر سپردن، نامگذاری کودک، ازدواج، دعای غسل و تلقین میت (دانشنامه نام آوران یارسان، ص 16).

اهل حق و اسلام: در نسبت و پیوند آیین اهل حق با اسلام و فرقه های اسلامی دو گرایش عمده در پیروان این فرقه وجود دارد: دسته ای با اصرار، خود را مسلمان شیعه دوازده امامی (برهان الحق، ص 10) و از سلاسل عرفای شریعت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) (همان، ص 6) و تابع احکام قرآن (همان، ص 139) می دانند (که در این مقاله از آنها با عنوان دسته اول یاد خواهیم کرد). در مقابل، دسته دیگر اهل حق را آیینی مستقل (گنجینه یاری، ص 4-1 و 128 به نقل از اطلاعیه درویش پیرو نور علی الهی ضمیمه کتاب: اهل حق، تاریخچه، عقاید، فقه، ص 235) می دانند (که از آنها با عنوان دسته دوم یاد خواهیم کرد). دسته دوم می گویند افرادی که در جامعه اهل حق به دنیا می آیند اهل حق اند و شریعت و طریقت و معرفت را در جامه های قبلی گذرانده اند و در این جامه (جسم) دیگر ملزم به اجرای فرایض شرعی نیستند... تا به روز حشر و باقی، به جز راه و رسم یاری، گرویدن به هر مذهب و مسلک دیگری، محکوم و مردود است... اهل حق تابع دستورات سرانجام پردی وری است... يك فرد اهل حق با داشتن شارب و سه روز روزه و به جا نیاوردن سنت قرآن و در عین حال که تابع دستورات سرانجامی است اگر ادعای مسلمانی کند استغفرالله کفر گفته است (بیان الحق، قادر پهماسی کندی، ص 44 و 104 و 111-112 و 141 به نقل از اطلاعیه) و به صراحت از تناسخ و وحدت وجود (انسان خدایی) دفاع می کنند (همان، ص 3). دسته اول از این که آنها را علی الهی می خوانند ناراحتند و آن را نشانه چهل فائلین می دانند؛ با این استدلال که اهل حق در قرن هفتم و فرقه علی الهی در قرن اول هجری تأسیس شده است. علی الهی ها به خلاف اهل حق به سایر امامان شیعه معتقد نیستند و سیر تکامل گردش مظهرات، سر سپردن و پیر و دلیل داشتن را منکرند و خدایی غیر از علی (علیه السلام) تصور نمی نمایند (برهان الحق، ص 643-644). اختلاف صاحبان این دو گرایش حتی به صدور اطلاعیه در تکفیر همدیگر منجر شده است (اهل حق تاریخچه، عقاید، فقه، ص 226-240).

مؤسس، شخصیت ها، و مقدسات اهل حق: بنا بر متون اهل حق ریشه عقاید این مسلک به عالم آلت اولین دوره از ادوار سه گانه خلقت، قبل از دوره

شریعت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) و دوره آخرالزمان که از زمان علی (علیه السلام) آغاز شده است برمی گردد (برهان الحق ، ص 16 و 19) و این عقیده به صورت سرّ نزد پیامبران و دوازده امام و اولیای الهی دست به دست گشته تا در قرن هفتم یا هشتم هجری توسط سلطان اسحاق (سلطان سَهَاک یا صَهَاک) آشکار شد و وی مراسم شرط و اقرار یارانش به مفاد این عقاید و آداب را در کنار پلی منعقد کرد که در روستای محل زندگی خود بعد از هجرت (روستای شیخان) بر روی رودخانه سیروان (شمال شرقی ناحیه گوران) ساخته بود (این پلی هم اکنون بسیار مقدس است و به پل صراط تعبیر می شود که ارواح نیکان و بدان موقع گذشتن از آن هم شناخته می شوند). به همین جهت سلطان اسحاق را مؤسس مسلک اهل حق ، و ارکان آن را به زبان کردی اورامانی بیابیس (بیابوس) پردی وری می خوانند (بیابوس یعنی شرط و پیمان و پردی وری یعنی این طرف پل) (برهان الحق ، ص 41-43 و 295 ؛ دانشنامه نام آوران یارسان ، ص 14 و 18).

ولادت سلطان اسحاق را مختلف ذکر کرده اند: 612ق (حق الحقایق ، ص 426) ، 675ق (نامه سرانجام ، ص 16) ، 671 ق ، 445ق ، 528ق (دانشنامه نام آوران یارسان). محل تولد وی روستای برزنجه ناحیه شهرزور از بخش حلبچه سلیمانیه استان کرکوک عراق است. پدرش شیخ عیسی ، و مادرش خاتون دایراک رمزیار (رمزیار ، رزبار ، رضبار) نام داشت. برای تحصیل به شهر زور رفت که اکثریت آنها شافعی مذهب بودند ولی عده ای از غلات نصیری نیز در آن جا فعالیت می کردند. علاوه بر تحصیل نزد عالمان شافعی از جمله ملاالیاس شهرزوری با نصیری ها هم رابطه داشت (نامه سرانجام ، ص 16). وی که ابتدا سنی مذهب بود به سبب ارتباط با نصیری ها در شهر زور و سفری که به ترکیه محل رشد نصیری - داشت ابتدا شیعه شده و سپس جذب طریقه صوفی جنبلایی می شود (اهل حق ، ص 171). وقتی به برزنجه برمی گردد برادرانش با وی به مخالفت برمی خیزند و مجبور به ترک آن جا می گردد و به روستای شیخان در منطقه اورامان از توابع شهرستان پاوه در استان کرمانشاه هجرت می کند و تا آخر عمر همان جا می ماند. آرامگاه وی کنار رودخانه سیروان جنوب جاده پاوه به نوسود قرار دارد ( دانشنامه نام آوران یارسان ، ص 102).

اهل حق اولین تجلی کامل ذات خدا را در علی (علیه السلام) و دومین تجلی تام و تمام را در سلطان اسحاق می دانند ، و گاهی اسحاق را دون یا مظهر علی (علیه السلام) خوانده و آن دو را برابر دانسته اند (حق الحقایق ، ص 29 ؛ برهان الحق ، ص 405) اما گاهی اسحاق را از آن جا که جامه اش بعد از علی (علیه السلام) بوده ، کامل تر از علی (علیه السلام) می دانند (آثار الحق ، ج 1 ، ص 537).

مشاهیر اولیای مسلک اهل حق قبل از سلطان اسحاق عبارتند از: 1. بُهلول ، که وی را پسر عم هارون الرشید و از اصحاب خاص امام صادق (علیه السلام) دانسته اند ؛ 2. شاه فضل ولی ، در اواخر قرن سوم هجری ؛ 3. بابا سرهنگ ، در قرن چهارم ؛ 4. مبارک شاه ، ملقب به شاه خوشین در قرن چهارم و بعد از وفات بابا سرهنگ ؛ 5. بابا ناعوس (ناوس ، ناووس) از اکراد ایل جاف کردستان ، بین قرن پنجم و ششم (برهان الحق ، ص 28-40). جیحون آبادی از فردی به نام نصیر یاد می کند که غلام حضرت علی (علیه السلام) بوده و اولین فرد بعد از اسلام است که سرّ مگو که نزد علی (علیه السلام) بود بر او فاش شد (حق الحقایق ، ص 239) در سرودهای دینی اهل حق هم تشویق به دین نصیری (اهل حق) شده است ، و تعبیر به دین و آیین یاری هم می تواند ریشه در همین امر داشته باشد (اهل حق ، ص 162-163).

سلطان اسحاق یاران خود را در 12 طبقه در طول هم دسته بندی کرد: 1. هفتن ؛ 2. هفتوانه ؛ 3. هفت نفر قوّل طاس ؛ 4. هفت هفتوانه ؛ 5. چهل تن ؛ 6. چهل چهل تنان ؛ 7. هفتاد و دو پیر ؛ 8. نود و نه پیر شاهو (شاهو محلی است جنب اورامان جزو استان کرمانشاه) ؛ 9. شصت و شش غلام کمر بند زرین ؛ 10. هزار و یک غلام خواجه صفت ؛ 11. بی و هزار (ده هزار) غلام ؛ 12. بی و نون غلام یا بی و نون هزار غلام (هزارهای بی شمار) (برهان الحق ، ص 45-47). در روایت دیگری این تقسیم ، هشت گانه است (با حذف موارد 6 و 8 و 10). هفتن و هفتوانه از سایرین مقرب و مقدم اند و آسمان ها به هفتن ، و زمین ها به هفتوان سپرده شده و به تعداد آنها خلق گردیده اند. این دو دسته و هفت سردار و قوّلطاسیان (جمعاً 28 تن) اشرف مخلوقات هستند (سرسپردگان ، ص 26-27).

اهل حق پنج چیز را در عرض هم مقدس می شمارند: 1. بیابوس ، اعم از ساج ناری و پردی وری. بیابوس ساج ناری عهد و پیمانی است که در محضر خورشید بسته شده. در این پیمان ، خداوند با هفتن شرط کرده که در طول عمر عالم هر یک از جسدی به جسد دیگر درآیند و مردم را ارشاد و رهبری کنند (برهان الحق ، ص 43-44 ؛ اهل حق ، ص 57) ؛ 2. کلام سرانجام ، که به عقیده اهل حق شیریه و جوهر بطون حقیقی قرآن است (برهان الحق ، ص 572) و کلام سایر بزرگان اهل حق ؛ 3. جم و جمخانه (جمع و جمع خانه) یعنی اجتماع جماعت اهل حق برای عبادت و اذکار و اوراد اختصاصی ؛ 4. آنچه در جمخانه به عنوان نذر و طبق قانون اهل حق بر آن دعا خوانده شده است (سرودهای دینی یارسان ، ص 152-161) ؛ 5. شرط و اقرار یا همان عهد و میثاق و بیعت (برهان الحق ، ص 26-27).

عقاید اهل حق: اهل حق آیین و مسلک خود را عصاره و حقیقت همه شرایع گذشته می دانند. به زعم آنها ، قرآن در اصل 32 جزء بوده که 30 جزء موجود ، فرع دین است و دو جزء دیگر ، اصل آن. و آن اصل که سرّ مگو است در سینه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مانده و برای عموم فاش نشده بلکه سینه به سینه از امامان به حضرت مهدی (عج) رسیده و آن حضرت این سرّ را که فرقان نام گرفت به زبان کردی بیان کرده است (حق الحقایق ، ص 201-202 و گنجینه یاری ، ص 128-130).

نزد اهل حق کمال معنوی چهار مرحله دارد: شریعت ، طریقت ، معرفت و حقیقت. با شریعت اسلام مرحله اول ختم شد ، طریقت یعنی آن که با ولایت علی (علیه السلام) به مسلک اهل حق درآیند ، با اطاعت از اولوالامر آنان که به مقام مظهریت و مشیت رسیده اند که مصداق اتم آن سلطان اسحاق است به مقام معرفت برسند ، و آن گاه در مرحله چهارم حق و حقیقت را دریابند تا کمال را در وصال و بقا را در فنا ببینند. به این ترتیب دوره طریقت و معرفت در ولایت علی (علیه السلام) طی شد ، و ظهور سلطان اسحاق آغاز پیدایش مرحله حقیقت شد (برهان الحق ، ص 157 و 404-405). از همین رو شریعت را پوست و صدف ، و آیین اهل حق را مغز و دُرّ صدف می خوانند (حق الحقایق ، ص 20) ، عصاره بطون حقیقی قرآن را در کلام سرانجام (برهان الحق ، ص 572) و دستورات سلطان اسحاق را تکامل یافته شریعت محمدی می دانند (نگاهی گذرا به تاریخ و فلسفه اهل حق ، ص 192).

حلول و غلو: حلول ظهور ذات خداوند در صورت انسان یکی از اساسی ترین باورهای اهل حق است و به همین جهت آنها را ملحق به فرقه های غالی کرده اند. تفاوت آنها با علی الهی ها این است که آنها حلول را اختصاص به علی (علیه السلام) می دهند ولی اهل حق همه بزرگان خود مثل بهلول ، شاه فضل ، باباسرهنگ ، شاه خوشین ، بابانائوس ، سلطان اسحاق ، شاه ویسقلی (قرمزی) ، محمد بیگ (لرستانی) و خان آتش یا آتش بیگ و... را مصداق آن می دانند (نامه سرانجام ، ص 126-195 ؛ برهان الحق ، ص 643-644). به گفته اهل حق علی (علیه السلام) خالق زیر و زبر و خداوند دو سرا است و اگر هم خدای ناپیدایی وجود داشته باشد سجده برای خدای موهوم بی معناست (حق الحقایق ، ص 49-50). پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از این که به معراج می رود متوجه می شود که علی (علیه السلام) همان ذات پروردگار است و از او طلب عفو می کند که او را نشناخته است و علی (علیه السلام) از او می خواهد که این راز را فاش نکند (همان ، ص 204-205).

البته مظاهر خداوند در یک رتبه نیستند ، بلکه بعضی را ذات بشر و برخی دیگر را شاه مهمان گفته اند. ذات بشر وقتی است که ذات حق در مظهری مخصوص به خود ظهور کند مثل حضرت علی (علیه السلام) و سلطان سَهَاک ، اما اگر به اشخاصی که ذات و مظهر علیچه ای مادون مقام حق دارند به طور موقت تجلی کند آنان را شاه مهمان گویند ، مثل این که ذات سلطان سَهَاک که خداوند است بر یکی از هفتنان مهمان گردد (برهان الحق ، ص 633).

با توجه به اجماع مسلمین بر بطلان حلول ، دسته اول اهل حق در آثاری که به باور برخی از محققان برای خود جماعت اهل حق نوشته نشده و مطالب آن طوری تنظیم شده که با احکام اسلامی مغایر نباشد (سرسپردگان ، مقدمه ، ص 7) این عقیده را تجلی و ظهور نامیده اند (برهان الحق ، ص 633) و می گویند مقصود این است که جلوه ذات حق طوری جسم علی (علیه السلام) را دربر گرفته و بر آن احاطه کرده که در جسم و هیكل علی (علیه السلام) جز خدا چیزی مشاهده نمی شود (همان ، ص 637) و این در حالی است که هم ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا علی (علیه السلام) ازلی و ابدی است؟ می نویسند:...پس به اعتبار این که (مظهرالله) است ذات او ازلی و ابدی خواهد بود ، و به اعتبار این که بشر است چنان که دیده شد قالب تهی نمود (همان ، ص 652) در حالی که اگر مراد از مظهر بودن ، متصف بودن به صفات خدایی باشد تلازمی با ازلی و ابدی بودن ندارد ، و این ملازمه تنها با قول به حلول برقرار

است. همچنین تقسیم تجلیات و مظهرات به ذات بشر و شاه مهمان و ذات مهمان (تجلی ذات حق یا اتصال ذوات مادون حق به اشخاص مساوی یا مادون خود جهت مأموریتی به مدت موقت) (همان ، ص 633) بدون اراده حلول از الفظی مثل تجلی و ظهور و اتصال ، قابل تصور نیست. غلو ، طرف دیگر سگه حلول است ، زیرا حلول ذات الهی در شخص مستلزم اعتقاد به الوهیت آن شخص و عین غلو است. نشانه های غلو علاوه بر حلول در نوشته های این فرقه فراوان است. آنها علی (علیه السلام) را برتر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم می دانند با این توجیه که نبوت پوسته ، و ولایت مغز و هسته است (برهان الحق ، ص 652). پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از سفر معراج که به کردگاری علی (علیه السلام پی می برد ، به او سر می سپارد و از جهلش نسبت به مقام وی عذرخواهی می کند و شهادت می دهد که او اول و آخر و خداوند در ظاهر و باطن است (حق الحقایق ، ص 202-205) ، سلطان اسحاق را که دون و جامه یا مظهر علی (علیه السلام است چون جامه اش بعد از علی بوده ، کامل تر می دانند (آثار الحق ، ص 537) و بعد از اعلان تعلق هر روز از ایام هفته به یکی از هفتن ، سلطان اسحاق را صاحب تجلی در همه اوقات می دانند (برهان الحق ، ص 394-395) و پردی و محل هجرت و دفن سلطان را قبله یارسان قرار داده اند (حق الحقایق ، ص 364). آنها همه رهبران خاندان های اهل حق (شامل پیر و دلیل) را دارای علم لدنی و محل تجلی ذات الهی می دانند و هر دفتری که منسوب به آنها باشد برایشان معتبر است (آیین اندرز و رمز یاری ، ص 15 به نقل از شناخت فرقه اهل حق ، ص 49) و این در حالی است که معصوم بودن پیامبران را انکار می کنند (آثار الحق ، ج 1 ، ص 149).

تناسخ: رکن دیگر عقاید اهل حق تناسخ است که غالباً از آن به جامه به جامه و دون به دون یاد می کنند (دون لغت ترکی به معنای جامه است) (معرفت الروح ، ص 73 ; آثار الحق ، ج 1 ، ص 325). پس از خلقت هفتن (جبرئیل و شش فرشته دیگر) از ذات الهی ، آنها از خداوند درخواست کردند که زمین و آسمان و بندگان را بیافریند و اجابت خواست آنها مشروط به این شد تا هر کدام هزار یا هزار و یک دون را بیمایند (حق الحقایق ، ص 44-48). هدف از تبدیل این هزار جامه ، فرصت دادن به روح انسانی برای رسیدن به کمال نهایی است (معرفت الروح ، ص 70). حداکثر ضرب الاجل برای طی مراحل کمال ، 50 هزار سال (به حساب سنوای کره زمین) است (همان) بنابراین عمر هر قالب جسمانی روح به طور متوسط پنجاه سال است و اگر در یک قالب عمر بیشتر کند در قالب دیگر عمرش کمتر خواهد شد. مناط پنجاه هزار سال ، هزار قالب بشری است ، و نوزاد باید بیش از 40 روز عمر کند تا به عنوان یک قالب محسوب شود و اگر کمتر بود به حساب دوران سیر تکامل هزار قالب بشری نمی آید بلکه نوعی جریمه محسوب می شود. چنان که اگر به علت تنزل مقام به اجسامی غیر از بشر ظاهر شود ولو آن اجسام متعدد و مدت آن هم طولانی باشد به حساب سیر تکامل نخواهد آمد (همان ، ص 71). روح در هر مرتبه ای که می میرد موقتاً به عالم برزخ منتقل می گردد و توقف آن در عالم برزخ برای همه یک سان نیست. در این جامه به جامه گشتن ها جنس مذکر و مؤنث هرگز به هم تبدیل نخواهند شد اما امکان تبدیل مختت به مذکر یا مؤنث وجود دارد (همان ، ص 73). روح یک شخص در همان زمان حیاتش بدون این که خودش هم متوجه شود بنا بر حکمت و مصلحت یا نتیجه عکس العملی ، می تواند به امر خدا با یک روح دیگر تعویض گردد (همان ، ص 74). و تبعیضاتی که در زندگی مخلوق از هر حیث به ظاهر امر دیده می شود همگی روی حساب های دقیق نتایج اعمال قبلی و حالی و بعدی و یا سیر تکاملی هر موجودی خواهد بود (همان ، ص 75) اگر روحی در قالب بشری اولیه توانست با جدّ و جهد و کوشش (یا تأیید الهی) به کمال برسد ، به وصال حق و حقیقت می رسد ، و الا سیر تکامل هزار عالم خود را انجام می دهد و اگر ظرف مهلت پنجاه هزار ساله (با گردش در هزار قالب) موفق به سیر تکامل هزار عالم نگردد از فیض مرتبه نهایی کمال که وصال حق است برای ابد محروم می گردد و وارد بهشت یا جهنم ابدی می گردد و جزای نیکو اعمالش در یکی از درجات مادون مقام کمال ، به میزان استحقاقش داده خواهد شد ، و سزای بدی اعمالش را نیز در یکی از مراتب سافل که درجات آن تا اسفل السافلیین است خواهد یافت (همان ، ص 70-72). بیان این جزئیات در امری که حسی و تجربی نیست از طرف افراد دسته اول اهل حق بدون آن که دلیلی از شرع بر آن اقامه کنند، بسیار عجیب به نظر می رسد مگر آن که باور کنیم آن طور که ادعا کرده اند در تماس مستمر با خداوند بوده اند (آثار الحق ، ج 1 ، ص 23) یا به درجه پیامبری رسیده و دینی مخصوص به ایشان مرحمت شده است (همان ، ص 644-646).

دسته اول اهل حق که از استعمال لفظ تناسخ تحاشی می کنند از سیر تکامل روحی و معنوی و جامه به جامه و امثال آن استفاده می کنند و می گویند تناسخیون آغاز و انجام و هدف خاصی برای انتقالات نفوس قائل نیستند تا برزخ و مبدأ و معاد برای آن تصور شود و بر همین اساس پاداش و جزا را منحصر در این دنیا و به وسیله همین انتقالات می دانند ، در حالی که قائلین به سیر تکامل ، برای این انتقالات حد معینی (هزار جامه) قائل شده و لذا آن را هدفدار کرده اند و جایی برای معاد و عالم آخرت و برزخ باز کرده اند (معرفت الروح ، ص 118). و واضح است که این مقدار تلاش نتوانسته اشکال بنیادین محذور عقلی و نقلی تناسخ مثل محذور تعلق دو نفس به بدن واحد ، و تعلق نفس واحد به دو بدن در حالت واحد ، و عدم هماهنگی بین نفس و بدن در قوه و فعلیت و رجوع نفس بالفعل به مرتبه قوه محض (گوهر مراد ، ص 172-175 ; کشف المراد ، ص 191 ; اسفار ، ج 9 ، ص 10-20 ; قواعد المرام ، ص 153 ; شرح مقاصد ، ج 3 ، ص 324-326) ، و روایات دالّ بر کفر کسی که قائل به تناسخ است (بحارالانوار ، ج 4 ، ص 320) را برطرف کند (مدخل تناسخ).

آفرینش جهان و انسان: عقاید اهل حق در خصوص آفرینش ، مبتنی بر اعتقاد آنها به تناسخ است. مطابق یک روایت ، خدا ابتدا درون دُرّی بود ، سپس از دُرّ بیرون آمد و به فرمان او دُرّ پاشیده شد ، و از پاشیدگی آن دودی برخاست و آسمان و زمین و ستارگان و ماه و خورشید و شب و روز پدید آمد ، و چون سراسر جهان آب بود آنها را یک جا گرد آورد و دریا و خشکی را از هم جدا کرد و بر روی زمین رویدنی ها و درخت های گوناگون روپاند و در دریا ماهی ها و جانداران متنوع آفرید. پس از آن از کف دریا گوهری بماساند و تخت خویش را پدید آورد ، و نام خود را خداوندگار نهاد. سپس بخشی از روان جاودانی خود را جدا کرد و فرشتگان و بندگانی به نام های هفتن و چهل تن و چهل چهل تن و هفتوانه و هفت خلیفه و بی و هزار غلام و بی و نون غلام را از آن آفرید. پاسبانی زمین و آسمان را به هفتن سپرد و نگهبانی بندگان دیگر خود را به هفتوانه داد. پس از آن ، با یکی از هفت تن ، هفت طبقه آسمان را به نام های: لوح صدف ، عقیق ، گوهر ، دُرّ ، یاقوت ، مرجان و آلیست سیر کرد و در هر طبقه جشنی برپا می شد و نیاز درونی فرشتگان اهل آن طبقه را برآورده می کرد و یکی از حاضرین ، خود را قربانی می کرد و قربانی میان حاضران تقسیم می شد.

پس از این گشت و گذار معنوی ، به هفتن دستور داد مشتکی خاک از زمین بیاورند تا آدمی را بیافریند ، خاک گریه کرد که تاب و توان آدمی شدن را ندارد ، و بالاخره توسط فرشته مرگ ، دستور انجام شد. هفتن آن مشت خاک را خمیر کرده با آب و باد و آتش آمیختند ، و آن گاه خداوند آدم را آفرید. و خلقت عالم و آدم در شش دوره انجام شد. خداوند خواست گوهر خود را در پیکره آدمی مهمان کند ، و زمان ها گذشت تا این که گوهر خود را در قالب علی (علیه السلام) آمیخته کرد ، و دین اسلام را پدید آورد و هفتن و هفتوانه و دیگر فرشتگان را در پیکره های گوناگون آدمیان پدیدار کرد. پس از آن خدا در کالبد بهلول ، بابا سرهنگ ، شاه خوشین لرسناتی و بابا ناووس تأیید ، و در سده هشتم هجری در تن سلطان اسحاق تجلی کرد و اسرار آیین یارسان را آشکار ساخت. (نوشته های پراکنده درباره یارسان ، ص 118-120 ; شاهنامه حقیقت ، ص 34 و 56-62 و 81-84 و 44 و 48 و 187 و 221 و 273 و 303 و 317 ; نامه سرانجام ، ص 192-193 و 195 و 390).

آداب و مناسک اهل حق: اهل حق بدون ارائه هیچ سند و دلیلی ، برای بزرگان خود حق وضع قوانین اجتماعی مثل ارث ، فضاوت و داد و ستد قائل هستند (آیین یاری ، ص 25 ، به نقل از شناخت فرقه اهل حق ، ص 104). لذا بعضی از آنها که حتی از دسته اول اهل حق می باشند می گویند اگر زن به شوهر بگوید من تو را نمی خواهم همان لحظه بر او حرام می شود (آثار الحق ، ج 1 ، ص 363) و با تعدد زوجات مخالفت می کنند با این استدلال که هیچ فرقی نیست بین این که زنی برود دو شوهره بشود یا مردی دو زنه شود (همان ، ج 1 ، ص 362) و خواهر و برادر اقراری در کنار نسبی و سببی وضع می کنند و تا هفت پشت وصلت بین آن دو را حرام می گردانند (همان ، ج 1 ، ص 542) و انبیاء را معصوم نمی دانند (همان ، ج 1 ، ص 149).

ورود به مسلک اهل حق بدون عهد و میثاق و سر سپردن میسر نیست و سر سپردن یعنی طی تشریفات و آداب خاص ، سر تسلیم به مسلک اهل حق فرود آوردن و توسط دلیل و پیر با صاحب خاندان بیعت نمودن و با رشته شرط و اقرار به پادشاه حقیقت پیوستن (سر سپردگان ، ص 55-56 ; نامه سرانجام ، ص 555-559 ; برهان الحق ، ص 56). دلیل ، کسی است که با اجازه پادشاه و پیر ، گروندگان به مسلک اهل حق را هدایت و دستگیری نموده ، سپس به پیر بسپارد (برهان الحق ، ص 53) و پیر کسی است که با اجازه پادشاه ، آن شخص را ارشاد و به شاه حقیقت یعنی کسی که به آخرین مرحله کمال رسیده و مقام اولی الامر و مظهراللهی را حائز شده برساند تا با توجهات شاه به فیض رحمت الهی کامیاب گردد (همان ، ص 54) و

چون عموم اهل حق به سر سپردن و داشتن پیر و دلیل مکلف هستند سلطان اسحاق در عهد خود بنیامین را به سمت پیری و داوود را به عنوان دلیل برای همه اهل حق منصوب کرد، اما چون این دو تأهل اختیار نکرده و اولاد نداشتند هفت خاندان به نام سادات خاندان حقیقت دایر کرد تا هر خاندان برای جمعی از جماعت اهل حق در هر زمان به جانشینی پیر بنیامین انجام وظیفه کنند (که بعد از سلطان، چهار خاندان دیگر هم بر آنها اضافه شد) و وظیفه دلیلی را هم بعد از داوود به دو طبقه (ذریه هفتاد و دو پیر از یاران سلطان اسحاق، و یاران بعضی از خاندان های نامبرده نسل بعد نسل) تفویض کرد (همان، ص 65-66) و هم اینک یازده خاندان در جماعت اهل حق وجود دارد: خاندان شاه ابراهیم، عالی قلندر، بابا یادگار، خاموش (از نسل سید ابوالوفا)، میر سور، سید مصفا، حاجی بابوعیسی، ذوالنور، بابا حیدر، آتش بگ و شاه حیاس (همان، ص 72؛ نامه سرانجام، ص 24-28). از این یازده خاندان فقط دو خاندان اخیر (شاه حیاس و آتش بگ) خاندان های شاه مهمان بوده و علاوه بر پیر و دلیل، جانشین پادشاه هم در ظاهر دارند که همان مسند نشین و رهبر از اولاد آتش بگ و شاه حیاس است، ولی برای مریدان سایر خاندان ها فقط جانشین پیر و دلیل در ظاهر دارند و جانشین پادشاه در ظاهر نداشته بلکه جلوه حق در هر خاندان، و مجمع عبادات اهل حق را مقام پادشاه می دانند (برهان الحق، ص 72-75).

نماز مخصوص اهل حق اوراد و اذکار خاصی است که در جم خانه انجام می دهند و به دو صورت جلی و خفی انجام می شود. اهل حق روزی پنج بار باید مشغول اذکار و عبادت برای تزکیه نفس باشند (نامه سرانجام، ص 565-566). دسته اول اهل حق نماز مخصوص اهل حق را مکمل نماز شرعی می دانند (برهان الحق، ص 138)، اما دیگران نیاز را جای گزین نماز دانسته و شرکت یک بار در هفته در جمع های نذر و ذکر را برای تمام عبادات کافی می دانند (سرسپردگان، ص 63-64؛ گنجینه یاری، ص 19 به نقل از اطلاعیه دراویش پیرو نور علی الهی ضمیمه کتاب اهل حق، تاریخچه، عقاید، فقه، ص 235). در مورد روزه نیز هر ساله زمستان در موعده معین که ابتدای آن، مورد اختلاف خاندان های اهل حق است سه روز متوالی بر همه اهل حق واجب است روزه بگیرند. روزه این سه روز به نیت روزه مرنوی است. مرنو یعنی غار نو، و مرتبط به واقعه ای است که سلطان اسحاق همراه سه نفر از یارانش مورد تعقیب دشمنان قرار گرفته در کوه شندرکوه مرز ایران و عراق فعلی، در غاری که پدیدار شده بود سه شبانه روز به حالت روزه گذراندند، و از آن به بعد به دستور سلطان اسحاق قرار شد هر ساله به همان موعده، افراد اهل حق سه روز صائم باشند (نامه سرانجام، ص 570-571). بعضی، این روزه را به نام نیت قَوْلَطَاسی به جا می آورند و یا علاوه بر نیت مرنوی سه روز دیگر را به نیت قَوْلَطَاسی به طور استحبابی و نزد بعضی به طور وجوبی روزه می گیرند (سرسپردگان، ص 65-71؛ برهان الحق، ص 144-161؛ نامه سرانجام، ص 571-572). و در مورد روزه ماه رمضان، مثل نماز شرعی، بین دو دسته اهل حق اختلاف است (سرسپردگان، ص 61-64؛ بیان الحق، قادر طهماسبی کردند، ص 111-112 به نقل از اطلاعیه).

اهل حق وجوه مختلفی به مناسبت ایام روزه داری و عید فطر به نام سرانه یاری (هر سال برای هر نفر سه ریال پردی وری برابر سه مثقال نقره خالص)، سرفطر یاری (پنج شاهی پردی وری معادل یک ربع مثقال نقره خالص)، نذر، و نذر ثبت اعمال به خاندان پیر و دلیل می پردازند (سرسپردگان، ص 72-73). برای وضو، غسل، تیمم، غسل میت و تلقین میت، نیت و آداب مخصوص جعل کرده اند (سرسپردگان، ص 120-125 و 65؛ نامه سرانجام، ص 574-576؛ سروده های دینی یارسان، ص 194-207).

شارب زدن در آیین اهل حق اکیداً ممنوع است و به زعم آنها حضرت علی (علیه السلام) و سلطان اسحاق هر دو شارب داشته اند و سلطان اسحاق گفته هر کس تابع علی و من است باید شاربش نزند (برهان الحق، ص 607).

بر اساس برخی منابع اهل حق ملک طاووس (نام شیطان نزد یارسان گوران و کردند) مأمور کیفر دادن و آفرینش ناپاکی و پلیدی برای کسانی است که از دستور حق اعراض کنند (سروده های دینی یارسان، ص 174-175). دسته اول اهل حق شیطان را مرتکب عصیان و تکبر و سرکشی از دستور خداوند می دانند اما در عین حال سبّ شخص شیطان را به دلیل این که سبّ مصنوع و مخلوق در حکم سبّ صانع و خالق است، جایز نمی دانند و تنها سبّ افعال زشت او را مجاز می شمارند (برهان الحق، ص 317) و دسته دوم اهل حق ملک طاووس (شیطان) را از فرشتگان و خاصان حق می دانند و معتقدند مخالفت وی با خلقت آدم و حوّا مشیت پروردگار بوده که در ظاهر رانده ولی در باطن مورد لطف حق بوده و می باشد (آیین یاری، ص 51 به نقل از اطلاعیه).

منابع

- (1) آثار الحق، الهی، نورعلی؛
- (2) به کوشش بهرام الهی، انتشارات جیحون، تهران، 1373 ش؛
- (3) اطلاعیه دراویش پیرو نور علی الهی، (ضمیمه اهل حق، تاریخچه، عقاید، فقه)؛
- (4) اهل حق، ملامیری کجوری، احمد؛
- (5) نشر مرتضی، قم، 1376 ش؛
- (6) اهل حق، تاریخچه، عقاید، فقه؛
- (7) محمدی، محمد؛
- (8) پازینه، تهران، 1384 ش؛
- (9) بحارالانوار، مجلسی، محمد باقر؛
- (10) مؤسسه الوفاء، بیروت، 1403 ق؛
- (11) برهان الحق، الهی، نورعلی؛
- (12) انتشارات جیحون، تهران، 1373 ش؛
- (13) حق الحقایق یا شاهنامه حقیقت، جیحون آبادی، نعمت الله؛
- (14) تصحیح محمد مکرری، کتابخانه طهوری، تهران، 1361 ش؛
- (15) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، شیرازی صدرالدین، محمد؛
- (16) انتشارات مصطفوی، قم، 1379 ش؛
- (17) دانشنامه نام آوران یارسان، صفی زاده (بوره که ئی)، صدیق؛
- (18) انتشارات هیرمند، تهران، 1376 ش؛
- (19) سرسپردگان، خواجه الدین، سید محمدعلی؛
- (20) کتابفروشی منوچهری، تهران، 1362 ش؛
- (21) سروده های دینی یارسان، سوری، ماشاءالله؛
- (22) انتشارات امیرکبیر، 1344 ش؛
- (23) شرح المقاصد، تفتازانی، سعدالدین، مسعود، منشورات الشریف الرضی، قم، 1412 ق؛
- (24) شناخت فرقه اهل حق، خداینده، عبدالله؛
- (25) امیرکبیر، تهران، 1382؛
- (26) کشف المراد، علامه حلی، تحقیق حسن حسن زاده آملی، انتشارات جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم، 1407 ق؛
- (27) قواعد المرام، بحرانی، کمال الدین میثم بن علی، قم، مکتبه آیه الله نجفی؛
- (28) گوهر مراد، فیاض لاهیجی، ملاعبدالرزاق؛
- (29) سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1372 ش؛

- (30) معرفت الروح ، الهی ، نورعلی ؛  
(31) انتشارات جیحون ، تهران ، 1371 ؛  
(32) نامه سرانجام کلام خزانه ، صفی زاده (پوره که ئی) ، صدیق ؛  
(33) انتشارات هیرمند ، تهران ، 1375 ؛  
(34) نگاهی گذرا به تاریخ و فلسفه اهل حق (پارسان ، مرادی ، گلمراد ؛  
(35) هایدلبرگ ، 1998 ؛  
(36) نوشته های پراکنده درباره پارسان (اهل حق ، صفی زاده ، صدیق ، مؤسسه مطبوعات عطایی ، تهران ، 1361.؛  
عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی